

سیمای دولتمردان در آینه‌ی آثار عبید

دکتر احمد ذاکری^۱

دکتر خلیل فائزی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲

چکیده

تشکیل دولت عالی‌ترین مرحله‌ی تکامل جامعه‌ی پویاست و آن مهم‌ترین و پیچیده‌ترین نهادی است که بر اثر رشد هماهنگ دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و به عنوان نهاد برتر مسئولیت دشوار هماهنگ سازی کلیه‌ی آنها را عهده‌دار می‌شود.

این نهاد مهم اجتماعی در عصر عبید یعنی سده‌ی هشتم هجری که قرن ریا، ستم و قرن زرزور بوده، چنان بی‌ثبات گشته که در آن هر روز یک سلطان و یک آیین و یک دستور حاکم بوده است. بنابراین در آن روزگار آشفته از تهاجم و چپاولگری مغولان و اعمال ناروای حکام و امرای محلی، عبید به عنوان یک مصلح اجتماعی آگاه و دردمند، باریک بینانه و نازک گویانه با شهامت و مهارت، تازیانه‌ی انتقادش را در قالب طنز برپیکر نهاد حکومتی عصر که جاهل، ستمگر، مدیحه پسند، چاپلوس پرور، باج گیر، رشوه ستان و گرفتار انحرافات اخلاقی بوده، فرود آورده است.

از این رو، در این مقاله سعی بر این است که آن چه را که از نهاد حکومتی حاکم بر روزگار وی و آسیب‌های اجتماعی آن در آینه‌ی آثار پرچم دار طنز بر ما تابانده شده، بر طالبان علم و دانش و دوستاناران مشتاق ایران زمین عرضه کنیم تا غبار از چهره‌ی حقیقی لطیفه پرداز هوشمند زدوده شود و ابتکار شیرین اما تند و گزنده اش چراغ راه آیندگان باشد.

واژه‌های کلیدی: دولتمردان، عبید، امرا و سلاطین، وزرا، حاجبان، قاضیان

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، ایران.

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه، ایران. faezikhalil@yahoo.com

مقدمه

جامعه بدون دولت در عمل فاقد نیرو و قدرت لازم برای حفظ نظم و برقراری انضباط اجتماعی و همچنین اداره‌ی امور مختلف آن است و به نوعی در آن جامعه هر نوع مصیبت و بدعتی ممکن است دامن افراد را فراگیرد و اجتماع را به ابتدال و تباهی کشد.

برابر پژوهش‌های به عمل آمده «حکومت‌های ایرانی به طور عموم فردی، مطلقه، استبدادی و خود محور بوده‌اند و این امر تمامی قدرت‌های حاکمی را در بر می‌گیرد که از ایران و انیرانی در تمامی ادوار عمر مردم ایران بر کشور فرمان رانده‌اند» (شعبانی، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

عصر عبید نیز، نه تنها از این قاعده مستثنی نیست بلکه مصداق بارز آن است. چه بی ثباتی حکومت‌ها و تغییر سریع پادشاهی شرايطی ایجاد کرده بود که در آن توجّه به احوال جامعه و غمخواری از رعیت و برقراری عدالت و ممانعت از ستم جائران و زورمندان که در اصل از وظایف اصلی دولتمردان هر جامعه است در ظلمت نسیان و فراموشی فرو رفته بود و زمینه برای حکمرانی «چند تن خودکامه و مستبد [که] به نیروی سپاه و چوب و تیروکمان و شمشیر و سنان و دیگر وسایل جنگی، اراده‌ی خود را بر مردم تحمیل کرده و جز بهره‌گیری و کامجویی خود هدفی نداشته‌اند» (حلبی، ۱۳۸۴: ۲۱۸) فراهم آمده بود به طوری که پادشاهان و سلاطین اگرچه اندک ولی به صورت مطلق و بی بازخواست بر مردم عصر خود حکومت می‌کردند. و چون پایه‌ی این گونه فرمانروایی‌ها بر استبداد بوده و پایه استبداد بر ترس، نتیجه‌ی ترس قهراً دروغ‌گویی و ریاکاری است، بنابراین هر کس دروغ‌گوتر بوده بیشتر تقرّب یافته، و نیز کارزورگویی از بالادستان بر فرودستان سرایت کرده و نتیجه این شده است که گند و فساد در همه‌ی شئون کشوری و لشکری، ملی و سیاسی و

فرهنگی و اقتصادی راه یافته» و کار به جایی رسیده است که به گفته‌ی عبید در رساله‌ی صد پند، مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمّازی و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه‌ی خود ساختن، لازمه‌ی عزیز گشتن در پیش بزرگان عصر و برخوردارگی از عمر شده است.

واضح است که در چنین جامعه‌ای «حاکمی عادل و حاجبی که با دیانت باشد و... درست صاحب دولت [نباید] طلید». (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۷۰) زیرا در همچون جامعه‌ای «نانصاف: حاکم اوقاف» «مشف: دزد» «مستوفی: دزد افشار»، «گرگ: سپاهی»، «سپهسالار: انبار دزد» است و «عَسَس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد». (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۰) و تنها کسی که حکمش نافذ و قدرتش غالب بوده و به عبارتی کامل القواست پادشاه است و دیگران چاره‌ای جز تسلیم و سکوت و صدق الامیر ندارند. چه، «وزیر: لعنتی» و «صاحب منصب: دزد با شمشیر» است. (حلی، ۱۳۸۴: ۲۲۰)

آنچه این مقاله سر واکاوی و نمایاندن آن را دارد پرده برداشتن از چهره‌ی مذموم سلاطین، وزرا، صاحبان دیوان، مستوفیان، قاضیان، محتسبان، و دیگر کارگزاران حکومتی است که در سده‌ی هشتم هجری با غصب مسند قدرت و زمینه سازی بازار هرج و مرج و ریاکاری و سالوسی و بی ثباتی اوضاع و تجاوز آشکار به مال و جان و ناموس مردم بی پناه و مظلوم کشور عزیزمان ایران، عرصه را بر صاحبان اندیشه و مردم پاک و شریف تنگ کرده و سیاه ترین دوره‌ی تاریخ را رقم زده‌اند.

۱- پادشاهان و سلاطین

«در سلسله مراتب حکومتی کشور، حاکمان منطقه در مقام بالاترین پایگاه‌های قضایی جای می‌گرفتند با آن که دیوان عدالت و سازمان‌های احتساب و شرطه، به

«السُّلْطَانُ كَالنَّارِ إِنِ بَاعَدْتَهَا بَطَلَ نَفْعُهَا وَإِنِ قَارَبَتْهَا عَظَّمَ ضَرَرُهَا»

(عبیدزاکانی، ۱۳۸۷:۳۰۵) - سلطان همانند آتش است اگر از آن دور باشی فایده‌ی آن باطل شود و اگر به آن نزدیک گردی زیان آن بزرگ باشد. چنان که سعدی هم در باب دوم گلسستان در سیرت پادشاهان گوید «عمل پادشاه دوطرف دارد: امیدان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید در این بیم افتادن» (سعدی، ۱۳۶۹، ۷۰) از میان خاندان‌های حکومتی عصر عبید، تنها نام سه خاندان بنواینجو، جلایریان و آل مظفر در آثار عبید به چشم می‌خورد، که از سلاطین و شاهان آنان نیز، فقط شاه شیخ ابواسحاق، شاه شجاع، و سلطان اویس جلایری مورد مدح و ستایش عبید قرار گرفته و به صفاتی چون سخاوت، شجاعت، عدالت و... متصف شده اند.

هر چند به نظر می‌رسد ستایش آنان بیشتر برای دریافت صله و انعام بوده، والا وصف شاه شجاعی که «میل در چشم جهان بین» (حافظ، ۱۳۷۲: ۲۷۴) پدر کشیده و از ترس این که مبادا پسرش نیز، با او همان کند او را نیز از چشم سر محروم ساخته است از صاحب‌دل باریک بینی چون عبید مقبول نیست. گرچه شاید قسمتی از گفته‌های مبالغه آمیزش درباره‌ی شیخ ابواسحاق که حافظ هم از او به نیکی یاد کرده و سروده است:

«راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»
درست باشد و وقتی می‌گوید: (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۴)

«ابر دستت بر جهان باران رحمت ریخته
برق تیغت در نهاد دشمنان آذر زده»
(عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

در حقیقت هم شاه «عیاش و خوشگذرانی» (غنی، ۱۳۸۳: ۱۸۱) چون وی هم چون بذل و بخششی کرده باشد.

البته با توجه به وضعیت حاکم در دوره‌ی امیر مبارزالدین محمد که «مردی بسیار

(ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۲)

کسی که عهده دار امور وزارت است، وزیر خوانده می‌شود و نقش وی در اداره امور مملکت به قدری حایز اهمیت است که غیاث الدین بن همام معروف به خواندمیر «تشبیه قواعد خلافت و کامرانی و تمهید مبانی سلطنت و اداره‌ی امور مهمّ مملکت و رعیت پروری و عدالت گستری و کشورگشایی را بی وجود وزیری مدبّر و صافی ضمیر ناممکن می‌داند» (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۲۹ و ۳۰) و بالاتر از آن داشتن وزیر مورد توجّه انبیای الهی نیز، واقع شده، به طوری که حضرت موسی (ع) خطاب به خداوند متعال می‌فرماید: «واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی» (طه، ۲۹ و ۳۰)

اگرچه به طور معمول وزرا را مستقیماً خود سلاطین و پادشاهان بر می‌گزیدند اما بی‌شک درایت و کاردانی آنان در انتخاب ایشان به امر وزارت بی‌تاثیر نبوده است. بنابر اقتضا، وزرا با اقشار دیگر جامعه بیشتر سروکار داشتند لذا نقش اجتماعی آنان در ادبیات فارسی که تاریخ واقعی ملت است دقیق تر نشان داده شده است.

در دوره‌ی مورد نظر ما، برای وزیران بیشتر از اصطلاح «خواجه» استفاده شده نظیر خواجه عمادالدین محمود کرمانی، خواجه علاءالدین محمد و خواجه رکن الدین عمیدالملک از وزرای شاه شیخ ابواسحاق و خواجه تاج الدین عراقی و خواجه برهان الدین از وزرای امیر مبارزالدین محمد و خواجه قوام‌الدین صاحب عیار، خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمان شاه از وزرای شاه شجاع و...

لفظ خواجه «لقبی بوده است که به صدور و بزرگان، اعم از وزیران و سایر دیوانیان و بازاریان بزرگ و دارندگان قدرت و مکت، می‌داده‌اند» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۳۲۷)

شاعر هم عصر عبید، لسان الغیب به مناسبت نقش و پایگاه اجتماعی و نفوذ شخصیتی وزیران جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع، را به آصف بن برخیا و شاه دوران را به حضرت سلیمان تشبیه کرده و در مدح آنان سروده است:

در خور ذکر است که در حکایات فارسی عبید، از وزیر سعید خواجه رشیدالدین فضل الله که در زمان غازان خان و اولجایتو و اوایل سلطنت ابوسعید بهادر شغل وزارت داشته و سرانجام به ابرام و کارشکنی خواجه علیشاه وزیر دیگر ابوسعید در سال ۷۱۸ «آن وزیر فاضل یگانه را به سن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دو نیمه کرده» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۲۸) و به طرز فجیعی کشته‌اند و نیز از فرزند وی خواجه غیاث الدین محمد که «ابوسعید وزارت خود را به پاداش خدمات خواجه رشید به او واگذشت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۳۵) یاد شده است اما از آن حکایات جز خدمتگزاری غلامان ترک تازه رو بر ایشان و یهودی بودن و نزدیک بودن آنها با مردم و شوخی کردن ایشان با مشایخ و عارفان مشهور عصر خود نکته‌ی اجتماعی خاصی عاید نمی‌گردد. سخن آخر این که شاید بتوان گفت: عبید سیمای واقعی وزیران سده‌ی هشتم را در فصل پنجم از رساله‌ی تعریفات تحت عنوان «در خواجگان و عادات ایشان» نشان داده است که بدون اشاره به فرد خاصی از وزرا و خواجگان در کل آنها را لاف زن، خویشتن ستای، خودنما، بی شرم و حیا، توخالی، بیهوده سخن، بخیل، حریص، لئیم، حسود، خسیس و بی انصاف خوانده و مکر و حيله و زروگویی بر ضعیفان و ریا بر قدرتمندان و سلاطین و نفاق در عمل و دروغ در سخن را از عادات و به طنز و کنایه خارش در بدن را از امراض آنها دانسته و آورده است:

«اللاف و الوقاحه : مایه‌ی خواجگان

الهیچ: وجودشان

المجوف: تواضعشان

الگزاف و السَّفه: سخنشان

اللؤم و الحرص و البخل و الحسد: اخلاقشان

الابله : آنکه برایشان امید خیر دارد.

الکور بخت و المنحوس: ملازم ایشان

المکر و الزور و الرياء و النفاق و الکذب: عادات اکابر

الحکه : مرض اکابر» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۳)

در رساله‌ی صد پند نیز، سفارش کرده که «خواجگان و بزرگان بی مروت را به

ریش تیزید» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۵)

۳- حاجبان:

سال‌های اول بعد از ظهور اسلام راندن ارباب حوایج از درگاه خلیفه جایز نبود و هیچ کس عهده‌دار انجام چنین کاری نبود، ولی بعد از تبدیل خلافت به پادشاهی، رسوم و القاب دارالسلطنه در دارالخلافت رایج شد که از جمله‌ی نخستین آنها، بستن درگاه به روی عامه‌ی مردم از ترس جان خود و یا برای جلوگیری از ازدحام و پرداختن به مهمات امور بود.

«از این رو برای ممانعت از ورود عامه به درگاه، کسی را بدین سمت گماشتند و

وی را حاجب خواندند» (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۵)

با توجه به اهمیت نقش حاجبان درصیانت از جان سلاطین و سامان دهی امور دربار، در دوره‌های بعد، این شغل از مشاغل درباری به قدری مورد توجه واقع شد که خواجه نظام الملک در فصل بیست و هفتم از سیرالملوک در ترتیب غلامان سرای و نحوه‌ی رسیدن به مقام حاجبی گوید: «چنان که غلامی را بخریدندی یک سال او را پیاده در رکاب خدمت فرمودندی... آنگاه او را اسبکی ترکی فرمودند... سوم سال او را قراچوری دادندی تا بر میان بستی .. و سال هشتم خیمگکی یک سری شانزده میخی بدادندی و سه غلامک نوخریده را درخیل او کردندی و او را وشاق باشی لقب دادندی، همچنین هر سالی جامه و تجمل و خیل و مرتبت او می‌افزودندی تا خیلباشی

شدی، پس همچنین حاجب شدی» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۱۵۹ و ۱۶۰)

بنابراین دارندگان این مقام دیوانی - لشکری که در واقع پرده داران و نگهبانان ویژه‌ی درگاه سلطان به حساب می‌آمدند که از قدرت و نفوذ خاصی برخوردار بودند به طوری که در نوشته‌های گذشتگان به خصوص در تاریخ بیهقی نام آنها مکرر به کاررفته و از نقش آفرینی آنان صحبت شده است.

عبید در ساله‌ی صد پند خود از این گروه از دولتمردان جامعه‌ی خود نیز، یاد کرده و در بیان حال ایشان آورده است:

«حاجبی که با دیانت باشد دراین روزگار مطلبید» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

۴- ندیمان:

ندیمان که هم‌نشینان و ملازمان امرا و سلاطین بودند، به استناد آثار عبید اهل تظاهر و ریا بوده‌اند. و همچنان که در بحث پادشاهان در چهره‌ی تمثیلی ندیم سلطان محمود اشاره شد، اینان مطابق میل امرا صحبت کرده و علت دوگانه گویی خود را هم این گونه توجیه می‌کرده‌اند که ما ندیم سلطانیم و لاغیر.

علاوه بر مورد مذکور، عبید در رساله‌ی تعریفات نیز، آنها را مصداق بارز «صدق الامیر» دانسته و گفته است: «الندیم: خوشامد گو» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

۵- ایلچیان:

ایلچیان که از شاغلان در دیوان برید بودند در معرفی آنها آمده است:

«ایلچی: سفیر، فرستاده‌ای که از کشوری به کشور دیگر می‌رفت یا برای امور

مختلف مملکتی به ولایات سفر می‌کرد» (شریک امین، ۱۳۵۷: ۴۵)

این واژه به طور دقیق در معنی مذکور، در ابیات ذیل از قصیده‌ی موش و گربه به

کار رفته است:

«موشکی بود ایلچی ز قدیم
شد روانه به شهر کرمانا
نرم نرمک به گربه حالی کرد
که منم ایلچی ز شاهانا...»
(عبیدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۶۲)

منتقد اجتماعی زبردست سدهی هشتم، ایشان را غارت گر دانسته و در رساله‌ی
تعریفات آورده است: «النهاب: ایلچی» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

از میان ایلچیان کسانی بودند که به جهت ماموریت‌های ویژه‌ای که داشتند نامه‌ها
را به سرعت تمام به مقصد مورد نظر می‌رساندند که در اصطلاح رایج آن زمان به زبان
ترکی آنها را «چارپارایچلی» می‌نامیدند که معادل «پیک بادپای» فارسی است.

در ضمن حکایتی آمده است: «نجاری زنی بخواست بعد از سه ماه پسری بیاورد. از
پدرش پرسیدند: این پسر را چه نام نهیم؟ گفت: چون نه ماهه را به سه ماه آمده است
او را چاپارایلچی نام باید کرد.» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۸۶)

شایان ذکر است که ایلچیان در عصر مغولان علاوه بر آنکه به عنوان مامور صلح
در بین قبایل و طوایف مغول و ترک عمل می‌کردند «برحسب استدعای متظلمان و
شاکیان از جانب خان، به ولایات رفته و به دعاوی مردم و رفع ظلم از آنها نیز اقدام
می‌کرده‌اند [اما] چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم می‌گرفته‌اند،
گاه وجود آنها سبب مزید شکایت می‌شده است» (راوندی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۴۷۱)

۶- صاحبان دیوان :

صاحبان دیوان به عنوان «عده‌دار عایدات مملکت» (دهخدا، ۱۳۷۳، ۹/ ۱۳۰۱۹)
«در هر ولایت حاکم کشوری به شمار می‌آمدند و رئیس کلیه‌ی صاحب منصبان
ولایتی بودند» (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۷۶)

صاحبان دیوان در عصر عبید، هرگونه ستمی را در حق زیردستان و مردم مظلوم ورنجیده‌ی ایران روا می‌دانستند به طوری که نازک گوی سده‌ی هشتم در جواب بازخواست خواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان از پهلوان عوض که از سفر لرستان برای او به جای سگ تازی، گوش دراز و دم باریک و شکم لاغر باشد سگ بازاری آورده بود، از زبان وی گوید: «من دم و گوش نمی‌دانم اگر پنج روز این سگان در خانه‌ی خواجه باشند، از گرسنگی شکم چنان لاغر شوند که از حلقه‌ی انگشتی بجهند» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

بعدها کلمه‌ی «مستوفی» جای آن را گرفت و امروز وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه و حسابداری وزارتخانه‌ها جایگزین آن مقام شده است. در ضمن مقرری و مستمّری دانشمندان و شاعران را نیز صاحب دیوان پرداخت می‌کرد.

نقش آنان را در اشاره‌ها و اعتراض‌های حافظ هم می‌توان دید:

«صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب
کاندرین طغرانشان جسته لله نیست»
(حافظ، ۱۳۷۱: ۹۶)

۷- مستوفیان :

مستوفی که در اصطلاح دیوانی «سردفتر اهل دیوان را گویند که از دیگر محاسبان حساب گیرد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۱۲، ۱۸۴۱۱) به عنوان محاسب عواید مالیاتی در جامعه‌ی عبید به عنوان شریک دزد و رفیق قافله عمل می‌کرده است، به طوری که عبید در تعریفات گوید: «المستوفی: دزد افشار» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

۸- بیتکچی :

بیتکچی که دایره المعارف فارسی به عنوان «رئیس مستوفیان» (به سرپرستی مصاحب، ۱۳۸۳: ج ۱، ۴۸۳) و در فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران

تن آنها می‌کوبد و به «ساده بازی، زن بارگی، رشوت خواری، هواخواهی بزرگان و دولتمردان، زیرپا گذاشتن اصول قضایی وقوانین انسانی، تحت تاثیر قرار گرفتن در برابر زیبایی زن و شکست ایشان در برابر هشیاری مردم» (حلبی، ۱۳۸۴: ۱۰۷) می‌پردازد. (حکایات مذکور را می‌توان در صفحات ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۱، ۷، ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۷۸ از رساله‌ی دلگشا به تصحیح دکتر علی اصغر حلبی، چاپ دوم ملاحظه کرد)

عبید در رساله‌ی صد پند از شراب خواری و تزویر و رشوه ستانی قاضی نمایان روزگارش پرده برداشته و آورده است:

«طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کارقاضیان و جهودان باشد» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۹) و همچنین از تزویر قاضیان... ایمن مباشید» (عبید، ۱۳۸۷:

۲۷۴) و «قاضی که رشوت نستاند... در این روزگار مطلبید» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

سخن آخر این که، صریح گوی تندزبان گزنده‌ترین نیش انتقادی خود را در باب ششم اخلاق‌الاشرف بر پیکر قاضی نمایان سده‌ی هشتم وارد کرده و در عبارتی کنایه آمیز ضمن برشمردن تمام صفات مذموم ایشان، آنان را قلتبان نامیده و نوشته است:

« و قاضیان و اتباع ایشان به واسطه‌ی این که به عصیان و تزویر و مکر و تلبیس و حرام خواری و ظلم و بهتان و نکته‌گیری و گواهی به دروغ و حرص و ابطال حقوق مسلمانان و طمع و حیل و افساد در میان خلق و بی‌شرمی و اخذ رشوت موصوف بوده و در دیوث هم این خصال مجبول است پس میان ایشان جنسیت کلی تواند بود» (عبیدزاکانی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۰)

البته واضح است که به هیچ وجه روی سخن عبید با قاضیان پاکدامن و عدالت گستری که نظم و انضباط و آسایش و آرامش جامعه مدیون فقاهت عالمانه و خداپسندانه‌ی ایشان است نیست و فقط طرف خطاب او قاضی نماهایی است که «در

مقام قضاوت، علم و انصاف خود را به بستویی روغن فروخته» (پارسا نسب، ۱۳۸۷: ۱۸۰) و حق را باطل و باطل را موجب نشان می‌داده‌اند.

۱۰- نایبان

نایب در لغت نامه‌ی دهخدا به معنی «وکیل»، «جانشین»، «قائم مقام»، «خلیفه»، «گماشته» و کسی که کار دیگری را انجام دهد آمده است که جمع آن نایبان می‌باشد و منظور از نایبان که امروزه بیشتر آن را «معاون»، «قائم مقام» یا «جانشین» می‌خوانند کسانی بوده‌اند که در غیاب سران ملک و دیوانیان اعم از وزیران، صاحبان دیوان‌ها، حاجبان، قاضیان، شحنگان و غیره کار آنها را عهده‌دار بودند، اغلب موقعیت خوبی داشته و جزو خداوندان زر و زور به حساب می‌آمده‌اند.

در بیان ستمگری نایبان (عاملان و محاسبان) عصر عبید همین بس که، در حکایتی آمده است:

«دهقانی در اصفهان به درخانه‌ی خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت. با خواجه سرا گفت که: با خواجه بگوی که خدایرون نشسته است و با توکاری دارد. با خواجه بگفت: به احضار او اشارت کرد. چون در آمد، پرسید که: تو خدایی، گفت: آری. گفت: چگونه؟ گفت: حال آنکه، من پیش از این، ده خدا، باغ خدا و خانه خدا بودم نواب تو، ده و باغ و خانه از من به ظلم بستند، خداماندا!» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

۱۱- تمغاچیان :

در فرهنگ لغت فارسی معین تمغاچی به معنی «کسی که به مال التجاره، پس از وصول مالیات و عوارض، مهر و علامت مخصوص می‌زده» (معین، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۱۴۱) آمده است.

در آینه‌ی آثار عبید، از آنجایی که تمغاچی بی مروّت روزگارش خرگوش را دراز گوش نوشته و بر آن عوارض به نرخ خر می‌بندد (رجوع شود به حکایت صص ۵۹ و ۵۸ از همان رساله‌ی دلگشا) در تعریفات قتل او را لازم شمرده و آورده است: «الواجب القتل: تمغاچی شهر» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

۱۲- حاکمان اوقاف:

عبیدحاکم اوقاف را که کارش رسیدگی به مساجد و اراضی و اموال موقوفه بوده، ناانصاف دانسته و نوشته است: «النا انصاف: حاکم اوقاف» (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

۱۳- محتسبان:

از جمله دیوان‌هایی که در طول قرون متمادی در کنار سایر دیوان‌ها وجود داشته، دیوان احتساب یا سازمان شهرداری و شهربانی بوده است که «به وضع عمومی بازار نظارت می‌کرد و از کم فروشی و گران فروشی جلوگیری می‌نمود و نمی‌گذاشت کالاهای فاسد یا تقلبی بفروشند و علاوه بر این، حفظ امنیت و آرامش شهر را نیز به عهده داشت، و مراقب بود که مردم از خوردن مشروبات الکلی خودداری کنند و در معاملات و مرافعات، مزاحم یکدیگر نشوند و عملی خلاف شرع و عرف انجام ندهند» (راوندی، ۱۳۶۷: ۴/۵۵۷) و «آن که عمل حسبه به او تفویض می‌شده محتسب نام داشته است». (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۴۵) خواجه نظام الملک در ضرورت آن گوید: «به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ‌ها راست می‌دارد..» و امر به معروف و نهی از منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان باید که دست اوقوی دارند، که یکی از قاعده‌ی مملکت و نتیجه‌ی عدل این است» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۶۳ و ۶۴) ابوحامد غزالی نیز برای محتسب داشتن سه خصلت را لازم می‌شمارد: «علم، تامنکر

از معروف بازشناسد، ورع تا کار به غرض نکند، خلق نیکو تا چون او را برنجانند
برخشم خویش غلبه کند و خدا را فراموش نکند» (غزالی، ۱۳۷۰: ۴۰۳)

اما با وجود همه‌ی این تاکیدات مثل دوره‌های قبل، اینان به جهت داشتن قدرت
و مکنّت، به هر بهانه‌ای مردم را مورد آزار و اذیت قرار داده، تجاوز به جان و مال
و ناموس مردم و انجام انواع کارهای خلاف شرع و عرف را بر خود روا می‌داشته‌اند
لذا حافظ، شاعر هم عصر عبید، مانند پیشینیان خود از جمله ناصر خسرو، سعدی و
مولوی زبان انتقاد گشوده و در رسوایی آنان سروده است:

«می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

همچنین امیرمبارزالدین را به جهت سختگیری‌ها و ظاهر فریبی‌هایش محتسب
خوانده و گفته است:

«اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزاست به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب تیزاست»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۸۵)

بنابراین با دیدن اعمالی نظیر آن چه که در کلام حافظ و عبید بدان پرداخته شد
عبید در رساله تعریفات ایشان را لایق جهنمی بودن دانسته و گفته است: «المحتسب:
دوزخی» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

۱۴- عوانان (سرهنگان):

عوانان به عنوان «مأمور اجرای دیوان و حسبت» (معین، ۱۳۷۱: ۲۳۶۳/۲) اگر چه
از ضعفای ظالمان به شمار می‌آمده‌اند اما ظاهراً از ظلم و ستم به مردم، لحظه‌ای دست
بر نمی‌داشته‌اند تا جایی که عارف بزرگی چون مولانا، در داستان نخچیران و شیر،
شیر را که در آن داستان مظهر ظلم و ستم است عوان می‌خواند و از زبان وحوش به

۱۶- عسسان:

عسس «جمع عاسّ است که به معنی شحنه‌ی شب باشد، ولی در فارسی، به هر صورت، بر مفرد اطلاق کنند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۰ / ۱۴۰۰۷)

عسسان را که در واقع نگهبانان شب هستند تحت عنوان شبگرد، شبگردان، کوتوال، نوبتی، گزمه، داروغه و شبرو» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱ / ۱۴۰۰۷) نیز، نامیده‌اند.

اینان که مأمور پاسبانی از شهر به هنگام شب بوده‌اند اگر چه تعدادی از آنان در حفظ امنیت شهرها و دستگیری مجرمان و دزدان شب، بسیار کوشیده‌اند، ولی عده‌ای از آنها نیز، با استفاده از قدرت خود، مردم بی‌گناه را به بند کشیده و در حق آنها ستم کرده‌اند تا جایی که عبید برای پرده برداشتن از زورگویی و ستمگری ایشان آورده است:

«عسسی شهری را به قزوینی دادند. نماز دیگر خواجه‌یی را بگرفت که من عسسم و ترا به زندان باید بردن. گفت: عسس به روز کسی را نگیرد. گفت: شب ترا کجا یابم؟ مردم در میان آمدند، و او را منع کردند. گفت: سهل است؛ اگر کاری داری حالی با تو بسازیم اما ضمانتی بده که شب پیش من آیی. (عبید زاکانی، ۱۳۸۷: ۱۳۸ و ۱۳۹) و نیز، در غارتگری و باج‌گیری آنان گفته است:

«العسس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد. (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

نتیجه

خلاصه سخن این که نهاد حکومتی در عصر عبید به استناد آثار وی به طور کامل بیمار و فاسد، و سازمان اداری منحط و ناسالم بوده، زیرا؛

- سلاطین و امرا جاهل، ستمگر، مدیحه‌پسند، چالوس پرور، خودکامه، غاصب، متکبر، سفاک، حریص، کامجو، ریاکار، متظاهر به دینداری و آلوده به انحرافات اخلاقی

بوده‌اند.

- وزرا ظالمانه عمل می‌کرده‌اند.

- حاجبان بی ایمان بوده‌اند.

ندیمان مطابق میل امرا رفتار کرده و بر طبق مراد آنها سخن می‌گفته‌اند.

- ایلچیان غارت گر بوده‌اند.

- صاحبان دیوان رضایت خدا را فراموش کرده، در حق زیردستان و مردم مظلوم

ستم می‌کرده‌اند.

- مستوفیان به عنوان شریک دزد و رفیق قافله عمل می‌کرده‌اند.

- بتکچیان شغال صفت بوده‌اند.

- قاضیان در مقام قضاوت رفتار ظالمانه داشته، علم و انصاف خود را به کوزه‌ای

روغن می‌فروخته‌اند.

- نایبان، زورگو و ستمگر بوده، از مقام خود سوء استفاده می‌کرده‌اند.

- حاکمان اوقاف نا انصاف بوده‌اند.

- محتسبان سخت گیر، ظاهر فریب، اهل تزویر و آلوده به انحرافات اخلاقی

بوده‌اند.

- عوانان مظهر ظلم و ستم و گدایی و سالوسی بوده‌اند.

- عسسان راه زنی و باج گیری را پیشه‌ی خود ساخته و شحنگان رفتار تند و بی

رحمانه‌ای با مردم داشته‌اند.

ناگفته نماند که همه‌ی این اعمال زشت و رفتارهای تند و غاصبانه نظیر جاهلیت،

خودکامگی، انحطاط اخلاقی، دزدی و غارتگری ریشه در تداوم استیلا و حکومت

بیگانگان بیابانگرد و صحرانشینان بی تمدن بر مردم متمدن اما شکست خورده ایران

داشته است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون (۱۳۵۲) مقدمه‌ی ابن خلدون، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵) تاریخ مغول، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم
۴. انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۵۵
۵. اوحدی، رکن الدین (۱۳۷۵) کلیات اوحدی اصفهانی (اوحدی مراغی)، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
۶. پارسا نسب، محمد (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، انتشارات سمت، چاپ اول
۷. حافظ شیرازی (۱۳۷۲) دیوان حافظ، به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، انتشارات نگاه، چاپ اول
۸. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴) زاکانی نامه، انتشارات زوار، چاپ اول
۹. خواندمیر (۲۵۳۵) دستورالوزراء، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات اقبال، چاپ دوم
۱۰. دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب (۱۳۸۳) انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول
۱۳. راوندی، مرتضی (۱۳۶۷) تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
۱۴. روح الامینی، محمود (۱۳۷۵) نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، انتشارات آگه، چاپ اول
۱۵. سعدی (۱۳۷۰) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، انتشارات فروغی، چاپ پنجم

۱۶. شریک امین، شمس (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران، چاپ اول
۱۷. شعبانی، رضا (۱۳۷۱) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، چاپ دوم
۱۸. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۷۴) اخلاق الاشراف، به تصحیح و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ اول
۱۹. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۷) رساله‌ی دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، به تصحیح و ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم
۲۰. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۴) کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات زوار، چاپ چهارم
۲۱. غزالی، امام محمد (۱۳۷۰) کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، چاپ اول
۲۲. غنی، قاسم (۱۳۸۳) تاریخ عصر حفاظ، انتشارات زوار، چاپ نهم
۲۳. ماهیار، عباس (۱۳۸۵) شرح مشکلات خاقانی، دفتر پنجم، گنجینه اسرار، انتشارات جام گل، چاپ اول
۲۴. معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم
۲۵. مولوی، مثنوی معنوی (۱۳۸۳) به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم
۲۶. میراحمدی، مریم (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۲۷. نسوی، محمدبن احمد بن علی (۱۳۸۴) سیرت جلال الدین منکبرنی، به کوشش مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
۲۸. نظام الملک طوسی (۱۳۴۸) سیاست نامه، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی، چاپ اول

